

داستان کوتاه

خانه ای ریگی

روز های آخر ماه حمل بود . هوای ملایم بهاری شاخه های درختان را نوازش میداد. پدر، من و سهراب برادر کوچکم را بر کشت زاری که آنرا شخم زند و گندم زرع اش کند با خود برد.

پدر گاوهای قلبه ای را با چوبی که در دست داشت زده به پیش میراند و بالای یوغ چوبی که تیغ نوک آهنی تیز اش در زمین فرو رفته بود فشارمی آورد تا دل زمین را پاره سازد. زمینی سخت اهسته اهسته شدیارمی شد و آماده ای کشت میگردد.

من و سهراب در لب دریا با ریگ های نرم و ملایمی که آب در کنار سنگلاخ گرد آورده بود به ساختن خانه گک های ریگی چنان سرگرم شدیم که پنهان شدن آفتاب زیر ابرهای تیره و بارش دانه های باران را بالای خود احساس نکردیم.

سهراب خانه گکی را که ساخته بود بر رخ ام کشید و سوزم داد، گفت:

- خانه گک مه بسیار خوبش است. از تو نیس.

من و سهراب بین هم پرخاش کردیم و قال و مقال ما بیشتر شد و فریادمان چنان بالا گرفت که پدر نیز متوجه شد از دور چیغ کشید که آرام شوید و اگر نی....

سهراب لحظه ای آرام شد و بار دیگر به طعنه دادن شروع کرد. غالمغال ما این بار بیشتر شد. خانه گک ریگی ساخته ای من، به نظرم بسیار زیبا می آمد. با لای سهراب دو بار چیغ کشیدم:

- ببین خانه گک مه از تو کده بسیار خوبش اس.

- ببین، ببین خانه گک مه از تو کده خوبش اس .

سهراب چنان به قهر شد که با پاهای بدون کفشش خانه گک ریگی ام را لگد زد و ویران کرد. من هم ناراحت شده سهراب را با لگد چند بار زدم و خانه گک ریگی اش را ویران کردم.

ناله گریه و فغان ما، از روی اموج خروشان دریا گذشته و در لباس تند بادی که از دره ای پغمان می وزید، پیچیده و از کشت زاران آقاعلی شمس چهاردهی با سرعت عبورو به کوهی شیر دروازه میخکوب میگردد.

پدر از قلبه کردن خسته شد. عرقی روی صورت اش ربا چادری که روی شانهِ هایش انداخته بود خشک میکرد ، که صدای فریاد ما را شنید. دوان دوان به سوی ما آمد ، بر سر سهراب دست کشید و با قهر مرا مخاطب ساخت، پرسید که چرا غالمغال دارین؟ گفتم:

- سهراب خانه گگ مره خراب کد مام خانه گگ خودش خراب کدم.

پدر در حالیکه سهراب را دلجویی میداد، برایم گفت:

زود شو یک خانه گگ دگه به بیادرت بساز.

سهراب را زیر زبان ناسزا گفتم و به ساختن خانه گگ ریگی شروع کردم.

پدر دوباره بالای زمین رفت تا کارش را تمام کند.

سهراب از خانه گگ ریگی بسیار کلان و زیبای ساخته ای من خوشحال شد. من هم یک خانه گگ ریگی دیگری ساختم. هر دو به بازی طفلانه خود مشغول شدیم.

ابرها چون اشتران باد پای هر طرف نالان و سرگردان بودند و بخش های از آسمان را ابرآلود کرده بودند و با چشم بهم زدن تمام آسمان پوشیده از ابر شد. نعره های الماسک، ناله های شرشر آب که از تماس با سنگ های دریا برمی خواست، فضای آرام کشت زار را برهم زدند.

پدر وقتی آسمان را پوشیده از ابرهای تیره دید. گاو ها و یوغ و اسباب قلبه را جمع کرد و سوی ما روان شد. باران شروع شد و آهسته آهسته شدت گرفت. غرش رعد و برق هم بیشتر شده رفت. پدرتا نزدیک ما رسید، ریزش باران چنان شدت گرفت که آب دریا در اثر سیلابی که از کوه پغمان سرازیر شده بود، از دامنه های سنگلاخ های دریا بیرون جهید و خانه گگ های ریگی ما را با خود به درون دریا برد.

سهراب با خراب شدن خانه گگ ریگی اش باز فق فق گریه سر داد. وقتی پدر رسید، پرسید:

باز چه گپ شده؟ گفتم:

- خانه گگ های ما ره آب دریا خراب کد و سهراب از او خاطر گریه میکنه.

شانه های پدر زیر بار سنگین اسباب قلبه کشی خم گردیده بود. دست ما را گرفت و گاو ها را با لگد به زده پیش راند. از روی زمین های نمناک و گل آلود، زود زود سوی خانه روان شدیم.

از ریزش باران کاسته شد. فضا را بوی عطری مرطوبی زمین خشک، معطر ساخته بود. سهراب در حالیکه با یک دست اشکی را که مانند دانه های باران روی صورت اش جاری بود پاک می کرد، با دست دیگرش دستم را سخت محکم گرفته بود هنوز هق هق گریه میکرد. پدر با لگد گاو ها را که توقف کرده بودند زد و گفت:

- بچه های گلم خانه گگ های ریگی ره، باران و طوفان آب دریا، زود ویران میکنه. کوشش کنین که خانه های سنگی و پخته بسازین که هیچ سیلاب و طوفانی و لگدی انرا ویران کده نتانه.

ابرها آسمان پاره شده بودند و آفتاب کم نور از لابلای ابرهای پاره چشمک میزد. پدر در نزدیک

خانه، گاو ها را توقف داد. گفت:

- تو و سهراب را به خانه برید من میرم که قلبه را خلاص کنم.

کالای من و سهراب چنان تر شده بود که از خنک میلرزیدیم. دست سهراب را گرفته داخل حویلی شدم. سهراب در حالیکه بدنش میلرزید، گفت:

- صبا، که لب دریا رفتیم. تو یک خانه گک ریگی بره مه باز جور میکنی؟

- دست سهراب را گرفته ، گفتم:

- برو که مادرم کالایت را تبدیل کند. صبا باز گپ میزنیم. (پایان)

محمد طاهر

زندان پل چرخی - کابل.

از یادداشت های دهه شصت شمسی.

ویرایش- ماه جون دوهزار و چهارده (جوزا سیزده نود و سه) امریکا.